هو العلیم

عمل به دستورهای سلوک در عبادت و تغذیه

پیوند ولایت، ذکر و پرهیز از ظاهرگرایی

شرح حدیث عنوان بصری ـ کیفیت تغذیه در مکتب عرفان ـ جلسه ۲۰۷

بیانات

آیت الله حاج سید محمدمحسن حسینی طهرانی

قدّس الله سرّه

أعوذ باللَه من الشيطان الرجيم

بسم اللَه الرحمن الرحيم

الحمد لله ربّ العالمين

و صلّى الله على سيّدنا و نبينا أبى‌القاسم محمّد

و على آله الطيبين الطاهرين

و اللعنة على أعدائِهم أجمعين الى يوم الدين

لزوم عمل به مطالب اولیای الهی

در جلسهٔ گذشته خدمت رفقا و دوستان عرض شد که حرکت و سیر انسان از عالم طبع و ماده و توغل در کثرات به‌سمت عالم تجرد، شرایطی دارد و باید آن شرایط مهیا باشد تااینکه انسان بتواند این حرکت و سیر را انجام بدهد و به‌واسطهٔ انکشاف مجهولات، بتواند به حقایق عوالم ربوبی اطّلاع پیدا کند، و این بدون لحاظ یک‌سری از شرایط، امکان‌پذیر نیست، همان‌طوری‌که در سایر مسائل و امور روزمره، ما این مطلب را ملاحظه می‌کنیم:

یک تاجر وقتی که می‌خواهد به منافعی برسد، لازمه‌اش این است که از منزلش بیرون برود و به

حجره‌اش برود و با افراد ارتباط داشته باشد، وقت بگذارد، تلاش کند، تماس بگیرد، سرمایه‌اش را به‌کار بیندازد.

یک شخص اگر می‌خواهد به مراتب علمی برسد، باید درس بخواند، مطالعه کند، اگر به‌جای درس خواندن، برود در پارک قدم بزند و تفریح کند و شب را بخواهد با مجالس لهو و لعب بگذراند، این‌طرف و آن‌طرف برود، نمی‌تواند به آن نتیجهٔ مطلوب برسد.

همین‌طور حرکت و سیر انسان از عالم طبع و ماده به‌سوی عالم تجرد، شرایطی را می‌طلبد که تابه‌حال خدمت دوستان عرض شد که انسان باید این شرایط را در امور مختلف و مسائل مختلف رعایت کند و مطالبی را در نظر بگیرد. و اگر به آن مطالب جامهٔ عمل پوشاند، این حرکت ادامه دارد، و اگر نه، اگر صد سال هم به خدمت بزرگان برسد، [برای او نتیجه‌ای نخواهد داشت.] دیگر بزرگان، نعوذبالله، بالاتر از پیغمبر صلّی الله علیه و آله و سلّم که نیستند، بالاتر از ائمه علیهم‌السّلام که نیستند، اگر

صد سال هم خدمت پیغمبر صلّی الله علیه و آله و سلّم برسد و پشت سر آن حضرت به نماز جماعت بایستد و پای سخنان آن حضرت بنشیند و همهٔ مطالب را نُت‌برداری[1] کند و در دفترچه‌اش بنویسد، [ولی عمل نکند،] باز آن روز آخر با روز اولش یکی است! البته اگر بدتر نشده باشد!

بروز انانیت‌ها و خودمحوری‌ها، نتیجهٔ عدم عمل به مطالب اولیای الهی

در این‌گونه موارد مرحوم آقا[2] ـ رضوان الله تعالی علیه ـ می‌فرمودند:

ای کاش اینها از اول نمی‌آمدند! الآن که آمدند و این مطالب را دیدند ولی به آن عمل نکردند، مثل تخم مرغی می‌مانند که مدتی زیر مرغ بوده و از آن حالت اولیه درآمده و بعد دیگر فاسد شده است، ولی اگر همان تخم مرغ به همان حالت اولیه بود، مفید بود، خب آن را می‌خوردند، ولی الآن نه جوجه شده و نه به آن حالت اولیه باقی مانده.

و ما این مسئله را مشاهده می‌کنیم، الآن هم همین‌طور است. مشاهده می‌کنیم افرادی که مدت‌ها در خدمت مرحوم آقا بودند و در مجالس شرکت می‌کردند ـ خیلی صریحاً عرض می‌کنم ـ می‌آمدند و می‌رفتند ولی به آنچه گفته می‌شد عمل نمی‌کردند و ما هم این را می‌دانستیم که عمل نمی‌کنند،

---

[1] نت‌برداری: یادداشت. (محقق)

[2] علامه آیة الله حاج سید محمدحسین حسینی طهرانی رضوان الله تعالی علیه.

می‌گفتیم: خب عمل نمی‌کنند! اجباری که نیست، ما که دیگر وظیفه نداریم که دست و بال مردم را ببندیم! حالا شخصی می‌گوید: «من همین هستم»! خب همین است که همین است، آدم چه‌کارش کند؟! و بعد یک‌مرتبه سر از انانیت و استقلال و خودمحوری و رفتن به راه دیگر، درآوردند. این برای چیست؟ به‌خاطر همین است که این شخص از آن حالت اولیه درآمده (و ای کاش نمی‌آمد و آن صفای اولیه خودش را نگه می‌داشت!) حالا آمده و آن صفای اول را ازدست داده و از این مسائل اطّلاع پیدا کرده، نسبت به بعضی از قضایا مطلع شده و با این حال و هوا آشنا شده، اما در نفس حرکت کرده، در نفس سیر کرده! اول که آمده بود، نفس نداشت و می‌گفت: «هرچه بفرمایید!» خب راست هم می‌گفت، ولی در این مدت کم‌کم آمده و به آن مطالبی که گفته شده، ترتیب اثر نداده و سلیقهٔ خودش را اعمال کرده، هرچه تذکر داده شده که «این کار را نکن، آن کار را نکن»، سرسری گرفته شده و بعد این نفس رشد کرده، رشد کرده و به یک جا

رسیده که دیگر نمی‌تواند رها کند، دیگر نمی‌تواند از این مطالب بگذرد، دیگر نمی‌تواند از این موقعیت صرف‌نظر کند، دیگر نمی‌تواند از این «بله بله قربان‌ها!» بگذرد، دیگر نمی‌تواند از این چَه‌چَه و بَه‌بَه‌ها (که هر کدام سهمی است از سهام ابلیس و سمی است خطرناک از سموم موبقه و مهلکه) بگذرد و طبعاً در آن موقعیت می‌ماند. هم آن صفای اول را ازدست داده و هم اینکه این استعدادی را که دارد، به نتیجه نرسانیده است و همین‌طور لنگ در هوا مانده، نه روی زمین است که استقرار داشته باشد و نه به هوا می‌رود که به یک جایی برسد.

تقابل دائمی جنود رحمان و جنود شیطان، در مسائل و جریانات

همین‌طور لنگ در هوا مانده و دارد با خیالات و توهماتِ خودش، دست و پا می‌زند و مرتب این سوراخ را می‌بندد، یک سوراخ دیگر باز می‌شود، مرتب آن سوراخ را می‌بندد، سه تا سوراخ دیگر باز می‌شود، نمی‌داند که از کجا شروع کند! نمی‌داند به کجا ختم کند! دنیا هم برای انسان موارد و جریاناتی را پیش می‌آورد که مرتب انسان را بیشتر گرفتار کند،

مرتب انسان را بیشتر مبتلا کند، شیطان هم که بیکار نمی‌ماند. شما خیال کرده‌اید تمام کار دنیا عبث است؟! شما خیال کرده‌اید همهٔ این بیا و بروها عبث است؟! نه عزیزم، اینها عبث نیست، همان‌طوری که ملائکه موکَّل‌اند بر اینکه عده‌ای را بیاورند در آنجایی که باید بیاورند، همین‌طور جنود شیطان هم موکل‌اند افردی را در آنجا بیاورند که اطراف آدم را بگیرند! هر کدام کار خودشان را انجام می‌دهند؛ این عمامه دارد، آن هم عمامه دارد؛ این، این شغل را دارد، آن هم، آن شغل را دارد؛ این در این موقعیت است، آن هم، آن موقعیت را دارد؛ این، این‌گونه افراد می‌آیند، آن هم، این‌گونه افراد می‌آیند؛ آن نگاه می‌کند می‌بیند فلانی پای صحبت‌هایش می‌آید و می‌گوید: این که تازه از عمره برگشته، قضیه چیست؟ پس معلوم می‌شود الحمدلله مجلس ما مورد نظر است.

استفادهٔ طواغیت از افراد وجیه‌الملّه برای دست‌یابی به اهداف شوم خود

اینها نکات دقیقی است که دارم خدمتتان عرض می‌کنم، همین‌ها است که همه را به زمین زده است، همین‌ها است که باعث اشتباه و رد گم کردن و در

چاه افتادن عدهٔ بسیار زیادی شده است!

این، دم از خدا و پیغمبر و ولایت می‌زند، آن طرف هم دم از خدا و پیغمبر و ولایت می‌زند، (این به آن در)؛ این نماز می‌خواند و در نمازش تحت‌الحنک می‌اندازد و تسبیح می‌گوید، آن هم دارد نماز می‌خواند و ذکر می‌گوید، آدم عرق‌خورِ شراب‌خورِ... که نیست. حالا ای کاش اینها باشند، اینها صد بار که چه عرض کنم، اینها هزار بار بدتر از فرد شراب‌خور و... هستند! آدم شراب‌خور، گناهی کرده و بعد هم یک توبه می‌کند و خدایا غلط کردمی می‌گوید و...، اما این چه می‌کند؟ این عمر سعدی را که الآن به جنگ امام حسین علیه‌السّلام می‌آید، این را چه کسی می‌تواند به راه برگرداند؟! این را چه کسی می‌تواند برگرداند؟! این را چه کسی می‌تواند درستش کند؟! آن کسی که در مقابل امام حسین علیه‌السّلام می‌ایستد که هر کسی نمی‌تواند باشد، هر شخصی که نمی‌تواند باشد، افرادی هستند که مردم روی آنها نظر دارند. موسی بن جعفر علیهماالسّلام راجع به فردی که در دستگاه هارون بود (آن شخص هم این طرف می‌آمد، هم آن طرف می‌رفت)

فرمودند: «آیا تو می‌دانی چه می‌کنی؟ اگر نبودند امثال تو از افراد وجیه‌الملّه و افرادی که مردم روی آنها نظر دارند [که این خلفای جور نمی‌توانستند در مقابل ما بایستند!] افرادی که اینها عمامه دارند، ریش سفید دارند، والاّ شخصی که این خصوصیات را نداشته باشد، خب مردم کارش ندارند، می‌گویند: «این چه کسی است؟ این به‌درد نمی‌خورد»، اما افرادی که سواد دارند، کتاب نوشته‌اند، صحبت می‌کنند، شیرین صحبت می‌کنند، جاذب صحبت می‌کنند، مردم می‌گویند: «دیدید چه قشنگ صحبت کرد؟! چقدر مطالب را پشت سرهم آورد! دیدید در صحبت خود، چقدر افراد را جذب کرد؟!»

یکی از همین کشیش‌ها در آمریکا ـ این ماجرا همین اخیراً بوده است ـ در صحبت [و خطابه] بسیار مهارت داشته و هرجا که برای سخنرانی می‌رفته، افرادی بودند که پای صحبت او از حال می‌رفتند! یعنی این‌قدر تأثیر می‌گذاشت، وقتی که به کلیسا می‌رفت تا برای افراد صحبت بکند، مردم گریه می‌کردند و حتی آن حالت شدت بکاء و گریه،

بعضی از افراد را از حال می‌بُرد! بعد از یک مدت معلوم شد که بَه‌بَه! این بزرگوار چه پرونده‌ای دارد! هیچ‌جا نرفته الاّ اینکه در آنجا بله!! این قضیه چیست؟

می‌گویند: وقتی که هیتلر صحبت می‌کرد، اصلاً افرادی را که در مقابلش بودند، مسحور می‌کرد و تحت تأثیر قرار می‌داد! خب این هم یک هنر است دیگر! انسان مطالب را در آن شکل و شمائل، به‌نحوی بگوید و طوری این تئاتر ـ اسمش را تئاتر بگذاریم بهتر است ـ را کارگردانی کند و به این هنر سخن و سخن‌پروری، طوری برسد که بتواند افراد را با شکل و شمایل خاص و با حرکات خاص و حرکاتی که به خودش و چهره و دست‌ها و سخن خودش می‌دهد، تحت تأثیر و تحت نفوذ خودش قرار بدهد و در نتیجه، صحبت‌هایش بر قلب آنها بنشیند و آنها به‌دنبال صحبتش حرکت کنند و خودشان را به کشتن بدهند! مگر به کشتن ندادند؟! همین آقای هیتلر یک سخنرانی برای یک عده می‌کرد و تمام آنها روی مین می‌رفتند! همین جناب هیتلر! حالا آیا این هیتلر الهی بود؟! آیا جبرائیل کمکش

می‌کرد یا میکائیل؟! شیطان دارد کمک می‌کند.

استفادهٔ شیطان از ابزار و ادوات دینی برای اغوای افراد بشر

آیا شما خیال می‌کنید شیطان بیکار نشسته؟! نه‌خیر! شیطان همان ابزاری را دارد، همان ادوات و وسایلی را خدا در اختیارش قرار داده که همان ابزار و ادوات و وسایل را در اختیار این گروه و این طرف قرار داده است؛ این طرف یک حسینیه به‌نام امام حسین علیه‌السّلام است، اینجا هم یک حسینیه به‌نام امام حسین علیه‌السّلام درست می‌کنند؛ این طرف واعظ می‌آید و از خدا و پیغمبر و اخلاص و امانت و چه و چه صحبت می‌کند، این طرف هم بهتر و بلیغ‌تر و رساتر؛ این طرف سفره می‌اندازند و اطعام می‌کنند، این طرف هم چرب‌تر! چون پول بیشتر است، چرب‌تر است دیگر و بعد هم بله! دیگر چه عرض کنم؟! دیگر بقیه‌اش بماند! و دیگر انواع و اقسام مسائل و...! این طرف سر سفره شراب نمی‌گذارند که بگوییم: عجب! این چه وضعی است؟! نه! دقیق، منظم، مرتب، درست مانند این طرف. حالا چه کسی دارد این طرف را تدبیر می‌کند؟ قطعاً خدا و پیغمبر

که اینجا راه ندارند!

بعد از پیغمبر صلّی الله علیه و آله و سلّم، مگر سر جای پیغمبر نیامدند؟ یعنی همان جا، حتی بدون یک میل تفاوت، بدون یک سانت این طرف و آن طرف‌تر! پا را همان جایی گذاشتند که پیغمبر صلّی الله علیه و آله و سلّم می‌گذاشت و شروع به نماز خواندن کردند! آیا نکردند؟ روی همان منبری که پیغمبر صلّی الله علیه و آله و سلّم می‌نشست، بدون یک سانت این طرف و آن‌طرف تر، مگر نرفتند و ننشستند و برای مردم صحبت نکردند؟! خب چه کسی تدبیر کرد؟ آیا جبرائیل او را آنجا برد که بایستد و نماز بخواند؟! آیا به هدایت میکائیل و اسرافیل و...بود یا به هدایت حضرت شیطان بود؟ شیطان می‌گوید: برو آنجا بایست، حالا که بروی و بایستی، ما هم اطرافیانت را برایت می‌آوریم! صحبت این است! نمی‌گذاریم تنها باشی، رفیقت هستیم، چنان هوایت را داریم، چنان افرادی که به‌درد تو می‌خورند نه به‌درد علی علیه‌السّلام، چنان مخ آن افراد را می‌زنیم و در قلب و در زندگی‌شان نفوذ می‌کنیم، جاذبه‌های دنیا را برای آنها آماده می‌کنیم و باعث فتح

و پیروزی می‌شویم، [که آنها خودشان به راحتی به‌دنبال تو بیایند!]

پیغمبر صلّی الله علیه و آله و سلّم برای بلاد لشکر می‌فرستاد، گاهی فتح داشتند، گاهی اوقات هم شکست بود، ولی ما اصلاً کاری می‌کنیم که لشکر تو همه‌اش پیروز شود! آیا خوب است؟! آیا دیگر از این بالاتر؟! اگر آنها گاهی پیروز می‌شدند و گاهی هم شکست می‌خوردند، لشکریان این طرف، نه، حمله می‌کنیم و همه‌اش هم پیروز می‌شویم! خب شد دیگر! بفرمایید دیگر! همه‌اش پیروز می‌شوید، دیگر چه می‌خواهید؟ مطالبی که به‌درد این افراد می‌خورد، آن مطالب را آماده می‌کنیم ـ این مطالبی را که عرض می‌کنم شوخی نمی‌کنم ـ و مطالب به قلب این افراد توسط شیطان و جنود شیطان القاء می‌شود! یعنی دارد صحبت می‌کند اما مطالب از کجا می‌آید؟ ﴿وَإِنَّ ٱلشَّيَٰطِينَ لَيُوحُونَ إِلَىٰٓ أَوۡلِيَآئِهِمۡ﴾[1]؛ «شیاطین به اولیاء خودشان وحی می‌کنند.» اولیاء یعنی ولیّ، اینهایی که به اینها متصل هستند و

---

[1] سوره انعام (۶) آیه ۱۲۱.

طنابشان در دست شیطان است، این را می‌گویند اولیاء؛ ﴿وَإِنَّ ٱلشَّيَٰطِينَ لَيُوحُونَ إِلَىٰٓ أَوۡلِيَآئِهِمۡ﴾ صحبتی که می‌کنند، سخنانی را که دست‌چین می‌کنند، مطالبی را که نصفش را می‌گویند و نصفش را نمی‌گویند، ما اینها را توسط شیطان به اینها القاء می‌کنیم که «این‌طوری صحبت کن، این مطالب را بگو، این عبارت‌ها را بگو، از این کلمات استفاده کن.» چه کسی است؟ شیطان است دیگر.

ظاهرگرایی افراد، عامل اساسی در تحلیل‌های غلط آنها از وقایع تاریخی

خب حالا دیگر در اینجا چه باید کرد؟ اینجا است که انسان باید از ظاهر بگذرد.

در این تألیفی که در دست دارم ـ اگر خداوند توفیق بدهد ـ راجع به سیمای عاشورا، راجع به این قضیه بنده قدری توضیح داده‌ام که چطور متریالیسم دینی و متریالیسم اسلامی انسان را می‌گیرد و گمراه می‌کند! ظاهر را می‌بیند و باطن را نمی‌بیند، عجیب است! «ابوحنیفه را از مفاخر اسلام می‌شمارد»![1] و

---

[1] اسلام و مقتضیات زمان، ج ۱، ص ۱۰۴؛ اسلام و نیازهای زمان، ج ۱، ص ۶۶؛ خدمات متقابل اسلام و ایران، ص ۵۸۵؛ مجموعه آثار شهید مطهّری،

«مأمون و هارون را خلفاء عادل و مفید به حال اسلام معرفی می‌کند»! عجبا! خلیفه‌ای که باعث کشتن و شهادت امام معصوم می‌شود، این از مفاخر اسلام می‌شود! چرا؟ چون دوتا عدالت انجام داده! کجا عدالت انجام داده؟! اینکه تمام و سراسر ظلم بوده، تمام قتل و غارت‌ها مگر در زمان مأمون و هارون اتفاق نیفتاده؟ تمام دربه‌دریِ بنی‌هاشم و ذراری پیغمبر صلّی الله علیه و آله و سلّم، مگر در زمان این دوتا نبوده؟ آن‌وقت ما اینها را از یزید برتر و بالاتر می‌شماریم! اینها صد درجه از یزید بدتر بودند! یزید یک الاغی بود که به حرف معاویه هم گوش نداد، به حرف پدرش هم گوش نداد، معاویه نصیحتش کرد، موقع رفتن و به درک واصل شدنش، گفت:

اگر می‌خواهی مُلک و سلطنتت باقی بماند، با حسین بن علی علیهماالسّلام کاری نداشته باش، به عبدالله بن عمر کاری نداشته باش، او کاری به کارت ندارد، گوشه‌گیر است، ولی عبدالله بن زبیر، در هر سوراخی که بود او را پیدا کن و قطعه‌قطعه‌اش کن![1]

ولی یزید به حرف پدرش گوش نداد، یک جوان لاابالیِ بی‌بندوبارِ اهل لهو و لعب و فسق و فجور و... بود! اما مأمون هزار درجه بدتر از یزید بود! آن یک

ج ۲۱، ص ۸۱.

[1] الکامل، ابن اثیر، ج ۴، ص ۶؛ تاریخ طبری، ج ۶، ص ۱۷۹.

آدم سیاسِ کلکِ حقه‌بازِ نمره‌یکِ کاردان و هم‌چنین هارون پدرش، این دو از آن جنایت‌کارانِ نمره‌یک تاریخ بودند که در قبال ائمه علیهم‌السلام ایستادند و توانستند با کلک، با مکر، با حیله و با جذب افراد، در مقابل امام علیه‌السّلام قَد عَلَم کنند!

اتصال به ولایت، مهم‌ترین شاخصه برای صحت عمل خارجی

چه کسی موسی بن جعفر علیهماالسّلام را هشت سال در زندان انداخت و بعد با آن وضع، حضرت را به شهادت رساند؟[1] حالا آیا اینها از افتخارات اسلام می‌شوند چون حالا یک جا مسجدی ساختند، یک جا یک کاری کردند؟! این ظاهربینی و ظاهرنگری است و از آن واقع و حقیقت، غافل‌شدن است. این مسئله است که دردِ بی‌درمانِ ما است! این آن قضیه‌ای است که بسیاری از افراد را در عین علمیت و در عین فضل و در عین دانشی که دارند، به کام هلاکت می‌گیرد! به آن واقع و حقیقت نگاه نمی‌کند که حقیقت همهٔ اینها باید بر محوریت ولایت و

---

[1] بحار الأنوار، ج ۴۸، ص ۱.

اتصال به امام علیه‌السّلام باشد والاّ فایده‌ای ندارد. آن طناب که قطع بشود، پایش را از سجادهٔ در محراب بیرون می‌گذارد و بر زین سوار می‌شود و به جنگ پسر پیغمبر می‌آید! نماز می‌خوانده، خب بخواند، این نماز چقدر در اینجا [(در قلب)] نفوذ کرده؟ آن نفوذش برای ولایت است که این شخص، ولایت ندارد؛ آن نفوذش برای اتصال است که این شخص، اتصال ندارد.

مثل اینکه شما به جای اینکه یک آمپول پنی‌سیلین را برای یک بیماری مصرف بکنید، آب مقطر را درون آمپول بریزید و بعد آمپول را بزنید، خب آمپول را زده‌اید، آب مقطر را هم وارد بدن کرده‌اید، ولی اثری ندارد، چون این باید پنی‌سیلین و پنادر داشته باشد تا بتواند تأثیر کند، شما داروی اصلی را حذف کرده‌ای، ظاهر سرنگ را دارد، مایع هم در آن هست، سفید هم هست، ولی سفیدبودنِ مایع تا وقتی که آنتی‌بیوتیک نباشد، تا وقتی که آن مادهٔ دارویی نباشد، کار انجام نمی‌دهد. والاّ فرض کنید به جای یکی، ده تا آمپول هم بزنیم، چه فایده‌ای

دارد؟! این فقط بدنش باد می‌کند، فایده‌ای ندارد.

مسجد ساختن چه فایده‌ای دارد؟! نماز خواندن چه فایده‌ای دارد؟! صحبت کردن چه فایده‌ای دارد؟! مردم را جمع کردن چه فایده‌ای دارد؟! مرتب بر توده‌های مردم و سواد مردم[1] اضافه کردن چه فایده‌ای دارد؟! این چه فایده‌ای دارد تا وقتی که آن اتصال به ولایت نباشد؟! تا وقتی که آن اتصال به امامت نباشد، این چه فایده‌ای دارد؟! لذا افراد در زمان مرحوم آقا ـ رضوان الله تعالی علیه ـ می‌آمدند، می‌نشستند، صحبت می‌کردند، همین‌طور می‌آمدند، ما به اینها نگاه می‌کردیم می‌دیدیم که اینها می‌آیند و می‌روند ولی فایده و تأثیری ندارد. یک حرکت عادی و روزمره، همین‌طور مرتب تکرار می‌شود تکرار می‌شود تکرار می‌شود و بعد هم یک زمانی قطع می‌شود دیگر.

لزوم توأم بودن ذکر با عمل کردن برطبق دستورات اولیای الهی و لحاظ شرایط

---

[1] منظور از سواد، سیاهی و تراکم جمعیت است.

لازمه

این سیر و حرکت انسان باید براساس شرایطی باشد، اگر آن شرایط آماده شد، این حرکت هست و اگر آماده نشد، نیست. انسان نمی‌تواند هم از یک طرف ذکر بگوید و هم هر مجلسی که او را دعوت می‌کنند برود، این دو با هم نمی‌خواند. شما از این طرف ذکر بگویید و حال توجه پیدا بکنید و بعد از آن طرف در یک مجلس شرکت بکنید که افرادی که در آن مجلس هستند، صحبت‌هایی که در آن مجلس می‌شود، مطالبی که [مطرح می‌شود، همهٔ آنها بر محوریت دنیا باشد، در این‌صورت] تمام آنچه را شب به‌دست آوردید، همه را از شما می‌گیرد به‌اضافهٔ چندتا هم اضافهٔ بر آن! این نمی‌شود، این دو با هم نمی‌خوانند. اگر ده سال هم ذکر بگوییم، فایده‌ای ندارد! اگر صد سال هم بگوییم، فایده‌ای ندارد!

اگر ذکر گفته می‌شود، اگر بیداریِ شب هست، باید در روز جریان زندگی و جریان ارتباطات و جریان معاشرت، به‌نحوی باشد که با آن ذکری که در شب است، تنافی نداشته باشد. مثل مریضی که از

یک طرف دارو بخورد و از یک طرف، پرهیزی را که طبیب به او داده، آن را عمل نکند، خب این، آن را خنثی می‌کند دیگر، فایده‌ای ندارد، از این طرف دوا می‌خورد، از آن طرف غذای ناپرهیزی می‌خورد، خب این خنثی می‌شود. مثل فشارخونی‌هایی که به آنها از یک طرف، دوای فشارخون می‌دهند و از آن طرف یک غذای شور می‌خورند، خب این به آن در! شخص اگر بدتر نشود، بهتر نمی‌شود، همان‌طوری در همان وضعیتش می‌ماند. می‌گویند: «آقا نمک را کم کن تا این دارو بتواند تأثیر کند»، این هم همان مسئله است.

البته راجع به این مطالب صحبت شد، بنده از باب تذکر عرض می‌کنم، چون صحبت، صحبت تغذیه است، این مطالب را هم در حول و حوش این قضایا، خوب است که ما بدانیم که مطلب فقط به ذکر نیست، حرکتی که انسان می‌کند و راهی را که می‌رود، اینها شرایطی دارد، جوانبی دارد، قیودی دارد که حتماً انسان باید مراعات آن قیود را بکند. بدون رعایت آنها فایده‌ای ندارد. حالا البته در تتمهٔ روایت شریف عنوان، إن‌شاءالله این مطالب گفته

می‌شود.

اهمیت مسئلهٔ تغذیه در سیر و سلوک الی الله

یکی از مسائل، مسئلهٔ تغذیه است که این قضیه چند جلسهٔ ما را به خود اختصاص داده است. قضیهٔ تغذیه یکی از شرایطی است که سالک باید این را رعایت کند. اگر می‌خواهد ذکر بگوید و اگر می‌خواهد شب به نماز برخیزد و اگر می‌خواهد این نماز و بیداری در نفس او تأثیر بگذارد، دیگر در شب نمی‌تواند غذای سنگین بخورد. غذای سنگین در شب، جلوی حال توجه بعد را می‌گیرد، این دو با هم نمی‌خورد، با هم تنافی دارد، البته همان‌طور که قبلاً عرض کردم در بعضی از نوشته‌جات خود مرحوم آقا ـ رضوان الله تعالی علیه ـ هم هست، ظاهراً در همین کتبی که از ایشان چاپ شده، یک قضیه‌ای را از مرحوم آقای خویی ـ رحمة الله علیه ـ نقل کرده‌اند، چون مرحوم آقای خویی مدتی شاگرد مرحوم قاضی ـ رضوان الله تعالی علیه ـ بودند[1] و مثل اینکه بنده

---

[1] مهر تابناک، ص ۲۵۱؛ آیین رستگاری، ص ۱۵۹.

کیفیت اتصال ایشان به مرحوم آقای قاضی را قبلاً ذکر کرده‌ام، نمی‌دانم در کدام‌یک از نوشته‌ها هست، ایشان شاگرد مرحوم قاضی بودند و از ایشان دستور می‌گرفتند.[1]

توقف نفس انسان در مرتبهٔ احساس، درصورت خوردن غذا به‌خاطر لذت

مرحوم قاضی در دستوراتشان به ایشان می‌فرمایند: «غذا را به‌خاطر اشتها و لذت نفس نخور.» غذا خوردن باید به‌خاطر سد جوع و مفید بودن آن برای صحت و سلامتی باشد، آن کسانی که غذا را به‌خاطر لذت می‌خورند، نفس آنها در همان مرتبهٔ احساس، متوقف می‌شود، این هست، این مطلب قابل قبول است. خب ما هم این مسئله را قبول داریم و شواهد هم بر این مسئله گویا است. آنهایی که فقط به‌دنبال مزهٔ غذا هستند، فقط به‌دنبال لذت غذا هستند، یعنی خواست آنها غیر از مفید بودن برای بدن، فقط مسائل نفسانی باشد، این‌گونه افراد، در تفکراتشان، در تصرفاتشان، در نحوهٔ

---

[1] مهر تابناک، ص ۳۰۵.

ارتباطشان، در آن نمودی که دارند، کاملاً مشهود و مشخص است که آن کارها و برنامه‌های اینها در همین حال و هوا دور می‌زند، و انسان در این‌صورت رشدی هم ندارد.

این مسئلهٔ غذا درست مثل بقیهٔ مسائل می‌ماند، مانند مسئلهٔ ازدواج است، در مسئلهٔ نکاح هم قضیه همین است، حالا بعضی‌ها شنیده‌اند که شارع، تعدد زوجات را تجویز کرده است، اما اینکه «این تعدد باید بر چه اساسی باشد و روی چه حسابی باشد و آیا انسان باید صرفاً به‌دنبال یک لذت نفسانی باشد؟» [این مطلب را در این مسئله لحاظ نمی‌کنند.] انسان باید متوجه باشد که اگر بخواهد در این مسئله، صرفاً هوای نفس را در نظر بگیرد و بخواهد به‌دنبال لذت نفسانی باشد و ذهن و فکر را در این مسئله بگذارد، بی‌شک و شبهه قدم از قدم برنمی‌دارد! خیلی صریح عرض کنم، چون مسائلی بوده، مطالب و نامه‌هایی از طرف افراد مختلف و جریانات مختلف برای بنده آمده که از این قضایا سؤال شده است، لذا از این نقطه‌نظر این قضیه را عرض می‌کنم.

سیاسی نبودن ازدواج موقت در شریعت اسلام

حکمی که در اسلام، آن حکم تجویز شده است، آن حکم براساس یک مسئلۀ توحیدی و محوریت توحیدی است. این افرادی که صحبت‌های چرندی مطرح می‌کنند که «ازدواج موقت، براساس حکم سیاسی در زمان اسلام بوده است و این حکم سیاسی در یک زمان وضع می‌شود و در یک زمان هم برداشته می‌شود»، تمام این صحبت‌ها خلاف شرع است. شما از کجا می‌گویید که ازدواج موقت، حکم سیاسی است؟! چه دلیلی بر این مسئله دارید؟! چرا انسان راجع به چیزی که وارد نیست، صحبت کند؟! آیا ما هنوز به این بلوغ فکری و عقلی نرسیده‌ایم که پا را از حد خود بیرون نگذاریم؟!

شما یک دلیل بیاورید بر اینکه ازدواج موقت، یک ازدواج سیاسی بوده، یک موقع پیغمبر صلّی الله علیه و آله و سلّم آن حکم را گذاشتند و بعد هم دیگران این حکم را برداشتند! خب اینکه همان حرفی بود که عمر زد دیگر:

مُتعَتانِ کانَتا محُلَّلتان فی زَمن رَسولِ الله وَ أنا أُحَرّمُهُما وَ أُعاقِبُ عَلَیهِما، مُتعَةُ الحَجِّ

وَ مُتعَة النِّساء؛[1]

ازدواج موقت و عمرهٔ حج تمتع، اینها در زمان پیغمبر صلّی الله علیه و آله و سلّم بوده وَ أنا أُحَرِّمُهُما ولی من حرامش می‌کنم! (مگر تو پیغمبر هستی که آنها را حرام کنی؟!) وَ أُعاقِبُ عَلَیهِما تازیانه می‌زنم و حد هم جاری می‌کنم!

حالا ما هم داریم حرف حضرت عمر را می‌زنیم! ما در این زمان داریم حرف ایشان را می‌زنیم که «ازدواج موقت، این ازدواج، ازدواج سیاسی بوده و در زمان پیغمبر صلّی الله علیه و آله و سلّم بوده و بعد با رفع آن محذور، این هم برداشته می‌شود!» پس آیا شما می‌فرمایید که با رفع آن محذور، ازدواج موقت حرام می‌شود؟! آیا شما فتوا می‌دهید؟! چقدر آدم باید بی‌شعور باشد؟! چرا هر کس که یک میکروفون جلو دهانش گذاشتند هر حرفی را می‌تواند بزند؟!

«حلالُ محمدٍ حلالٌ الی یومِ القیامة و حرامُهُ حرامٌ الی یوم القیامة؛[2] چیزی که پیغمبر حلال بکند تا روز قیامت حلال است، حرامش هم حرام است.»

توقف انسان در عالم حیوانیت، در اثر برخورد شهوانی با مسئلهٔ ازدواج موقت

بله آنچه هست این است که این‌گونه مسائل نباید فقط براساس لذات نفسانی و هویٰ و هوس باشد،

---

[1] شرح نهج البلاغة، ابن أبی‌الحدید، ج ۱، ص ۱۸۲؛ متشابه القرآن و مختلفه، ج ۲، ص ۱۸۹.

[2] الکافی، ج ۱، ص ۵۸؛ بصائر الدرجات، ج ۱، ص ۱۴۸.

باید یک دلیل عقلی و منطقی و قابل قبول پشت آن قضیه باشد، مسئله این است، اما چه کسی می‌تواند ازدواج موقت را حرام کند؟ ازدواج موقت را عمر حرام کرد! توجه کردید!

در بسیاری از موارد انسان (چه دختر، چه پسر، چه مرد، چه زن) نمی‌تواند به ازدواج دائم مبادرت بکند، این ازدواج موقت به‌عنوان یک راه است، به‌عنوان یک علاج است، این مسئله به‌عنوان یک دارو است، اما اگر این قضیه بخواهد فقط به‌صورت یک تفنّنات نفسانی دربیاید (شخصی اصلاً در این مسیر بیفتد، بنده هم دیدم، بله افرادی بودند که اینها هم ادعای این‌گونه مسائل را می‌کردند و هم ظاهراً فقط تنها چیزی که از این مطالب می‌دانستند، مثل اینکه این یک قلم جنس بوده، بیشتر از این، فکر و ذکر آنها نبوده است، خب این اشخاص در همین حد می‌مانند، فکرشان همین است، صحبتشان همین است، حرفشان همین است، انگار در این دنیا و منظومهٔ شمسی و کواکب، هیچ حرفی غیر از این حرف نیست، هیچ مسئله‌ای غیر از همین نیست!) این مسئله انسان را در عالم حیوانیت و بهیمیت و

لذات ظاهری متوقف می‌کند و نمی‌گذارد که این نفس حرکت کند و بیرون بیاید و به‌سمت آن جنبهٔ تجرد که گذشتِ از این ظواهر است، برسد. غذا هم همین است، آن (مسئلهٔ ازدواج) به یک شکل، این (مسئلهٔ غذا) هم به یک شکل.

مرحوم قاضی به مرحوم آقای خویی فرمودند: «غذا را به‌خاطر لذت نفسانی نخور، به‌خاطر فایده‌اش بخور.» حالا ایشان به‌خاطر اینکه آن لذت نفسانی در اینجا نباشد، از خودش یک اختراع کرده بود: پلو خورشت را، پلویش را جدا می‌خورد و خورشتش را هم جدا می‌خورد! حالا این‌طور هم که نه آقاجان! این‌طور خوردن که لازم نیست، کسی نگفته که «جدا از هم بخوری، نان را جدا بخوری و برنج را هم جدا»! خب پس خورشت را هم جدا کن، لپه‌اش را در بیاور و جدا بخور، آبش را هم جدا بخور، این که بهتر با این دستور می‌سازد! نه، ببینید چه می‌خواهم عرض کنم، اشکال ندارد که انسان از لذت غذا بهره‌مند بشود، خدا بالأخره این لذت را برای چه قرار داده؟ لذت سالم، حق انسان است، حق

طبیعی است، ولی برای آن لذت، نباید خورد، این دو مطلب است که شخصی هدف، فکر، سلیقه و تمایلات خودش را فقط روی لذت بگذارد یا یک کسی نه، [هدفش لذت نباشد، خب اینها دو مطلب جدا هستند.]

لزوم طبخ غذا در منزل و لزوم مراعات دستورات شرع در این زمینه

ارتباط مستقیم تغذیه با حصول مراتب تجرد نفس

خود مرحوم آقا ـ رضوان الله تعالی علیه ـ به افراد می‌فرمودند:

«چرا غذا را خوب درست نمی‌کنید؟ چرا حقّ این نعمت الهی را انجام نمی‌دهید؟»

وقتی که جایی می‌رفتند می‌فرمودند:

«چرا غذا را این‌طوری درست کردید؟! چرا بیشتر وقت نگذاشتید؟! چرا وقتی که مهمان آمد، آن‌طور که باید و شاید از آنها پذیرایی نکردید؟!»

ایشان مورد عتاب و خطاب قرار می‌دادند! خب بگویند که آقا شما بفرمایید برنج را جدا بخورید! خورشت را هم جدا بخورید! این حرف‌ها نیست. نه، [هم تفریط غلط است که اصلاً انسان غذاهای مفید و مورد نیاز بدنش را نخورد و فقط به غذاهای ساده و معمولی و بی‌خاصیت بسنده کند و نسبت به مسئلهٔ غذا هیچ توجهی نکند و] هم زیاده‌روی غلط است که انسان در آن سطح بیاید که تمام فایدهٔ غذا و

تأثیرش را در صحت و سلامت نادیده بگیرد و هر چیز خوش‌مزه‌ای را اشتها کند گرچه برای او ضرر داشته باشد، مخصوصاً از این غذاهایی که در بیرون هست، اینهایی که معلوم نیست اصلاً چه کرده‌اند و چه کسانی آنها را طبخ می‌کنند، اصلاً اینها به مسائل و طهارات و نجاسات و... توجه می‌کنند یا نمی‌کنند، رعایت نظافت و بهداشت را دارند یا ندارند، اصلاً گاهی اوقات انسان از خیلی از غذاهایی که در بیرون هست، مشمئز می‌شود! و این غذاها غذاهایی است که وقتی که با این کیفیت طبخ بشود، تأثیر سوء معنوی دارد! چرا این‌قدر بزرگان تأکید می‌کردند (حالا در موارد ضروری خب اشکال ندارد) که حتی‌الامکان از غذای منزل بخورید، غذا در منزل طبخ بشود، آن طباخش، آن حالت منزل، آن محدودیتش، آن رعایتش، رعایت نظافت، رعایت بهداشت، رعایت مسائل دیگر، اینها بسیار مهم است.

بسیاری از افراد بودند، از همین قدما، افرادی که در منزل بودند ـ متأسفانه همهٔ اینها وَرافتاده است ـ

وقتی که می‌خواستند غذا را درست کنند وضو می‌گرفتند و بعد غذا درست می‌کردند، مثل همین مسئلهٔ شیر دادن به بچه، مگر ما نداریم که وقتی که مادر می‌خواهد به بچهٔ خود شیر بدهد، وضو داشته باشد و با طهارت انجام بدهد؟ خب اینها تأثیر دارد. می‌گوییم: نه آقا، خب شیر است دیگر، حالا بچه می‌آید و می‌خورد دیگر! حالا وضو داشتن و نداشتن چه تأثیری دارد؟! تأثیرش را انسان بعد متوجه می‌شود، وقتی که در زندگی مسائلی اتفاق می‌افتد، آن‌وقت معلوم می‌شود که این تأثیر از کجاها بوده است. یا اینکه به‌عکس، در بعضی از موارد نباید شیر داده بشود، خلاصه اینها چیزهایی است که جای خود و صحبت خودش را دارد. همین‌طور در غذا درست کردن، خانم‌های قدیم و حتی مردها وضو می‌گرفتند و با حال طهارت غذا را درست می‌کردند و غذا می‌خوردند. و خب در اینجا اصلاً مسائلی هست و حکایاتی هست که موجب اطالهٔ مجلس می‌شود.

ولکن همین‌قدر باید بدانیم که تمام اینها در آن اثر معنوی و ملکوتی و برزخی آن غذا مؤثر است. و

افراد عادی اینها را نمی‌فهمند، افراد عادی همین‌طوری غذا می‌خورند، یک ظرف برنج است خب می‌خورند، حالا هر کسی که درست کرده، خب درست کرده باشد. ولی وقتی که انسان قدری رشد کند، قدری تجرد پیدا کند، قدری نفسش و حالش با آن عوالم، ارتباط و انس داشته باشد، وقتی که این ظرف را جلویش بگذارند، لقمهٔ اول را که بردارد می‌بیند لقمهٔ دوم را نمی‌تواند بخورد، درحالی‌که آن شخص در مقابلش تا ته غذا را می‌خورد، شخص می‌فهمد که در این غذا چیزی هست، مسئله‌ای هست که اجازه نمی‌دهد نفس این غذا را بپذیرد، چون نفس با این بدن ارتباط دارد.

امشب خیال می‌کنم که دیگر فرصتی نیست و بیشتر از این مجاز به ادامه و اطالهٔ صحبت نیستیم. إن‌شاءالله اگر خداوند توفیق بدهد، در جلسهٔ آینده ارتباط بین نفس و مسئلهٔ تغذیه را خدمت رفقا عرض می‌کنم که چطور وقتی که انسان به درجاتی از روحانیت می‌رسد، بدن او دیگر نمی‌تواند غذای عادی را بخورد؛ غذایی را که بر این میزان درست

نشده، نمی‌تواند قبول کند؛ طعامی که این طعام برخلاف رضای الهی طبخ شده، نمی‌تواند بخورد؛ غذایی که از حرام تهیه شده، بدن نمی‌تواند بخورد! خب بدن بدن است، چه فرقی می‌کند؟ مری و معده و روده و دهان، همهٔ اینها را هم این شخص دارد دیگر، چرا او می‌تواند و این شخص نمی‌تواند؟ این به‌خاطر این است که الآن نفس بر این بدن احاطه پیدا کرده و او را در اختیار گرفته، آن نفْسی که این بدن را در اختیار گرفته، با آن نفسی که آن بدن را در اختیار گرفته، تفاوت می‌کند، و بدن هم در اختیار نفس است و این اشتها باید از مغز بیاید، از اینجا بایستی که این علامت‌ها به معده داده بشود تااینکه او بتواند بلع کند، بتواند بپذیرد، وقتی که آن در اختیار نفس است، مغز هم طبعاً در اختیار نفس خواهد بود، هیپوفیز هم در اختیار نفس خواهد بود، آن نفْسی که تربیت شده، آن نفسی که تجرد پیدا کرده، آن نفسی که روحانیت پیدا کرده است. بزرگان برای اینکه ما به آنجا برسیم گفتند: «رعایت بکن»، هنوز که ما به آنجا نرسیدیم، آنها که رفتند و رسیدند، گفتند پس حالا باید رعایت بکنی، مواظبت بکنی، حواست

جمع باشد، نسبت به کیفیت غذایی که انسان می‌خواهد آن غذا برای او فایده داشته باشد.

لزوم پرهیز از افراط و تفریط در مسئلهٔ تغذیه

بنابراین اینکه که در کتاب از مرحوم آقا ـ رضوان الله تعالی علیه ـ نقل شده است[1] و بعضی‌ها برای بنده این سؤال را مطرح کردند و خیلی‌ها هم سؤال کردند که آیا شما هم همین مطلب را توصیه می‌کنید که وقتی که در منزل غذایی هست، حالا پلو خورشت است یا آبگوشت است یا غذای دیگری است، اینها را یکی‌یکی جدا کنیم؟ جواب این است که نه، این مسئله این‌طور نیست، ایشان هم می‌فرمودند: «انسان نباید راه افراط و تفریط را برود.» بالأخره انسان برای اینکه بتواند چیزی را بخورد، باید اشتهای او آن را تقاضا کند والاّ اگر تقاضا نکند چه می‌خواهد بخورد؟ خب این که از گلوی آدم پایین نمی‌رود.

مرحوم قاضی منظورشان هدف بود، هدف را نباید فقط لذت نفسانی در غذا قرار داد. این به‌خاطر

---

[1] . آیین رستگاری، ص ۱۵۸ و ۱۵۹؛ مهر تابناک، ص ۲۵۱.

رفع شبهه‌ای بود که خواستم راجع به این قضیه خدمت رفقا عرض کنم.

خب إن‌شاءالله که در جلسه و در مجلس دیگر این قضیه و مطلب که «چگونه بین غذایی که انسان می‌خورد و بین تأثیر مثالی و ملکوتی آن، ارتباط وجود دارد»، صحبت می‌کنیم.

اللهمّ صلّ علی محمّد و آل محمّد